



### انتشاررمان جدیدی از محمود دولت‌آبادی

رمان جدید محمود دولت‌آبادی به نام «اسب‌ها، اسب‌ها از کنار یکدیگر» طی روزهای آینده از سوی نشر چشمه عرضه خواهد شد. طبق شنیده‌ها این رمان به مفهوم پدر می‌پردازد و قهرمان رمان یک پدر است. دولت‌آبادی این رمان را سال گذشته تحویل ناشر داده و در ۱۲۹ صفحه و به‌بهای ۳۰ هزار تومان از سوی نشر چشمه راهی بازار نشر خواهد شد. / ایننا

### افتتاح کتابخانه «شهید ابراهیم هادی»

گروه جهادی شهدا، دومین کتابخانه خود را افتتاح کرد. این کتابخانه در اطراف شهرستان دامغان و مزین به نام «شهید ابراهیم هادی» است که همزمان با میلاد امام رضا(ع) افتتاح شد. به گفته محسن اسماعیلی مسؤول گروه جهادی شهدا، این گروه جهادی شهدا تصمیم دارد در مناطق محروم کشور، کتابخانه‌ای مجهز را در اختیار جوانان و نوجوانان قرار دهد. / فارس

علی

دهباشی‌راکه  
پژوهشگر ادبیات  
است با همین چپ‌پدر  
از مداد و خودکارش پر  
می‌شناسیم



### در روز قلم، روایت‌هایی بخوانید از نوشتن و ابزارهای آن؛ شما با چه می‌نویسید؟

# این نقش ماند از قلمت یادگار عمر

درباره عادت‌های نوشتن بارها نوشته‌ایم و نوشته‌اند. از این‌که نویسنده‌ها در چه ساعتی از روز یا شب پشت میز می‌نشینند یا اساسا برای نوشتن پشت میز می‌نشینند یا نه؟ از کجا شروع می‌کنند، کجا نقطه پایان را می‌گذارند یا چه زمانی دوباره به متن‌شان رجوع می‌کنند برای بازنویسی؟ تایپ می‌کنند، یا مداد می‌نویسند یا خودکار؟

از همه این آداب نوشتن، امروز روی آخری متمرکز شده‌ایم. چند داستان نویس و شاعر و روزنامه‌نگار

### قلم پلاستیکی با جوهر پلیکان

از آنجا که بنده شاگرد تنبلی بودم، کلاس اول را همه‌اش از مدرسه گریزان بودم و مردود شدم از بس که اصلا چیزی ننوشتم، سال بعد که دوباره ثبت‌نام شدم، پیش از آن‌که با مداد بنویسم، تکالیفم را با خودکار می‌نوشتم و گاهی هم تذکر می‌گرفتم، اما به خاطر شیطنت‌هایم، زیاد سخت نمی‌گرفتم، نوشتن با مداد را، تشخیصی در خودکار می‌دیدم و جاذبه‌ای که هرگز در مداد نبود. من هرگز نه مداد پاک‌کن داشتم و نه مدادرنگی، چون هرگز به نقاشی علاقه نداشتم، فقط در کلاس چهارم بود که درس «خط حلال‌البنه» می‌گویند خوشنویسی به درس‌هایمان اضافه شد که قلمی پلاستیکی با نوک فلزی بود، باید در جوهر پلیکان فرو می‌کردم و با آن می‌نوشتم. هرگز یک سطر به خط خوب با آن قلم نتوانستم بنویسم. نامش بود قلم فرانسه. بالاخره با کمک انس و جن به دبیرستان رفتم و آنجا دیگر باید رسماً و حتماً با خودکار می‌نوشتم و نوشتن، داستان درس و مشق را نصفه نیمه رها کردم و راحت گوشه‌ای گرفتم، اما نوشتن ادامه داشت در حد روزمره که به ضرورت سطری اگر می‌نوشتم یا آدرس‌ی، خودکار بود. خودکار بیک، اما به یاد ندارم تاکنون خودکار در جیب گذاشته باشم. خودکار در مواردی خیلی به کار آمد، دورانی که تنها ابزار ارتباطی نامه بود، نامه‌های بسیاری بین دوستان رد و بدل می‌شد و اکنون از آن نامه‌ها تعدادی دارم، چند وقت پیش متوجه شدم نامه‌ای از من به همراه نامه‌هایی از سعید نفیسی، ایرج افشار، نیما یوشیج و ... در موزه کلمات شیراز قاب شده به دیوار آویخته‌اند. بسیار خوشحال شدم. من تمام شعرهایم، تمام مقالات و تمام کتاب‌هایم را با همین خودکار نوشته‌ام. گاهی آن قدر نوشته‌ام که انگشتم زخم و پانسمان شده. حس می‌کنم خودکار به نوشتنم روح می‌دهد، حیات می‌دهد و اصلاً وقتی خودکار به دست دارم برای نوشتن خطابش می‌کردم و اطمینان بیشتری دارم. تا امروز خودکارم را بر من بوده و دوستم. همیشه در اتمام ۲۰ الی ۳۰ خودکار هست، همه هم از ساده‌ترین نوع خودکارها و البته معمولاً برای یافتن یک خودکار کلی باید بگردم. دوستی دارم که بسیار به او علاقه‌مندم. گاهی از او خواهش می‌کنم برایم حرف‌هایش را روی کاغذ بنویسد و ارسال کند. متنی که نوشته شده باشد را بیشتر می‌پسندم، البته یکی دو خودنویس خوب هم داشتم، مارک ساتاور و پارکر، ولی هیچ وقت علاقه‌ای به نوشتن با آنها نداشتم. من در این قلم‌انداز فقط از تجربه خودم نوشتن و البته می‌دانم تمام شاهکارهای ادبیات با قلم و خودکار نوشته شده، همان خودکار بیک که خدا رحمت کند بهرام صادقی را که قلم‌طلایی خطابش می‌کرد و همان خودکار که ابراهیم گلستان با آن نامه‌ای در ۱۰ صفحه نوشت برای سیمین دانشور. به هر حال قلم (خودکار) برای من حرمت بسیار دارد و به صرفن قاطع می‌توانم بگویم تاکنون جز با قلم نوشته‌ام بر کاغذ و بعید می‌دانم بعد از این هم این روش در من تغییر کند. /



قاسم آملین جان  
شاعر



حامد عسکری  
شاعر

چهارم ابتدایی بودم که برای ثلث دوم امتحان هنر، معلم‌مان گفت شغل آینده‌تان را نقاشی کنید. موضوع تکراری و جالبی بود. مدارنگی‌های هم‌کلاسی‌هایم از کیفشان بیرون آمد. نوك مدادها را تیز کردند و دست به کار شدند. یکی فوتبالیست، یکی دکتر، یکی آتش‌نشان و البته اغلبشان خلبان... آن موقع‌ها همه جهان برای من بزم بود و نمی‌دانستم جهان ما چرا این همه خلبان نیاز دارد. من فقط با یک مداد مشکی یک پرسپکتیو خیابان کشیدم و مردی که داشت قدم می‌زد و سبک‌ام می‌کشید... نقاشی‌ام را زودتر از همه تحویل دادم. وقتی معلم‌مان پرسید این چه شغلیه گفتم نویسنده. گوشم را پیچاند و گفت متو مسخره کردی؟ من واقعا مسخره‌اش نکرده بودم و دلم می‌خواست نویسنده باشم....

سال‌ها بعد جنون کاغذ پیدا کردم. عین کلاغ که چیزمیز جمع می‌کند، یک عالمه کاغذ سفید داشتم. نمازجمعه که می‌رفتم، مثل الان تبلیغات در فضای مجازی نبود. مدارس غیرانتفاعی... مغازه‌ها شرکت‌ها فروشگاه‌ها همه تراکت چاپ می‌کردند و در نمازجمعه که بزرگ‌ترین اجتماع هفتگی به بود پخش می‌کردند. من همه آنها را جمع می‌کردم. همه تراکت‌هایی که از لای در تو می‌انداختند و یک رویش سفید بود و معتقد بودم روی همه اینها باید یک چیزی

### دلبری با یک تی‌شرت و شلوار پارچه‌ای



کیوان امجدیان  
داستان‌نویس

خدا رحمت کند رضا رستمی را. دوستی‌مان قدیمی بود اما زمان همکاری‌مان کوتاه. او هم عاشق خودنویس بود. یک روز توی همان ایام کوتاه کل انداختیم و خودنویس‌ها را ریختیم روی میز... سه چهارتا خودنویس بین خودنویس‌هایم بود که دست می‌پردی به سمت‌شان انگار تنش می‌لرزید. جانش بسته بود به خودنویس‌هایش. حالش را می‌فهمیدم. خودنویس از آن چیزهایی است که اگر احساس کند دوستی تو نسبت به او حتی ذره‌ای کم شده، قهر می‌کند و می‌رود. کم می‌شود. یکی برش می‌دارد یا اصلاً چنان بیکاره غیب می‌شود که نمی‌شود باور کرد. کل کل آن روزمان بی‌نتیجه بود. هرکدام‌مان اعتقاد داشتیم بهترین خودنویس‌های دنیا مال ماست. اصلاً اگر جز این بود باید شک می‌کردی به خودنویس‌باز بودن چمتمان، مثل دو نفر که مثلاً با هم کل ببندازند که بچه‌های کدام‌شان بهترند. معلوم است که کل کل‌شان بی‌نتیجه می‌شود. دیروز عکس یک خودنویس را نشان خانمم دادم. از نظر خودم زیباترین ساخته دست بشر بود، اما واکنش او نگاهي همراه با لیخنه بود و سر تکان‌دادنی که رسید به خنده و دست آخر هم دلجویی صمنی که «فقط برای این خندیدم که برابرم جالب بود چقدر خودنویس دوست‌داری. راستی چرا؟» راست می‌گفت، چرا؟ این‌که مثلاً روان می‌نویسد و خوشدست است و روی کاغذ می‌لغزد و می‌رود و ... همه‌اش ابطال است و چرند. دلپیش هیچ‌کدام اینها نیست. شاید احمقانه باشد دلپیش برای خیلی‌ها. این‌که وقتی مجبور می‌شوم دست به دامان کیبورد بشوم ماحصلش می‌شود یک متن تصنعی و اطوکشیده. مثل یک آدم کت و شلوار پوش شق و ورق که یک کل ارکیده سفید گذاشته توی جیب کتش و انگار بین تو با او یک دیوار بتونی کشیده‌اند. خیلی هم که تلاش می‌کنم صمیمی و خودمانی‌اش کنم مثلاً کتش اسپرت می‌شود و کل ارکیده‌اش حذف. اما هیچ‌وقت مثل کسی نمی‌شود که با یک پیراهن ساده یا تی‌شرت و یک شلوار پارچه‌ای بیرون برزند و دلبری هم بکنند. ولی با خودنویس که می‌نویسی، بی‌پیرا انگار تو را می‌فهمد. وقتی می‌نشینی لای انگشت‌هایت گویی اول تمام روح تو را برانداز می‌کند و می‌فهمد که مثلاً غصه داری یا کی‌فوری. بعد هم رها می‌شود میان دست‌های تو تا نوازش کند سفیدی کاغذ را و بعد برسد به متنی که تنش مثل روح تو به‌هم ریخته است یا دارد ادای شاد بودن درمی‌آورد یا بی‌حوصله است، سرش درد می‌کند. زمان برایش بی‌مفهوم شده ... چقدر ناامید است. گاهی حتی از تو ناراحت می‌شود، توقع ندارد انگار که هر وقت و به هر واسطه‌ای برداری و



پیمان طالبی  
شاعر

احتمالاً زیاد دیده‌اید شاعرانی را که وقتی ازشان می‌خواهی شعری از سروده‌های خود را برایت بخوانند، بلافاصله دست به‌گوشی می‌شوند و از صفحه یادداشت‌های تلفن همراه خود شعری برای حضار قرائت می‌کنند. واقعیتش این است که من هیچ وقت نتوانستم این‌طور باشم. شاید گاهی در شرایطی بی‌نی از ذهنم بگذرد و آن بیت یا حتی ابیات بعدی‌اش را در جایی در موبایلم یادداشت کنم اما هیچ وقت گوشه‌ای ام را برای بایگانی اشعارم انتخاب نکردم. چیزی که مرا به سمت دفتر و خودکار می‌برد اعجازی است که نمی‌توانم از آن چشم پوشم. همیشه حس می‌کنم زمانی که شعری را در دفترم بنویسم آن وقت است که آن شعر ثبت شده و تا قبل از این اتفاق انگار به‌طور کامل متولد نشده‌است. شاید حکایت این‌که به کتاب‌های شعر از قدیم دفتر شعر گفته می‌شده، همین باشد. نوشتن با قلم برای من ثبت یک بیت در حافظه تاریخی یک ملت



صابر محمدی  
گروه ادبیات و هنر

دروغ چرا؟ هنوز گاهی با خودکار می‌نویسم.

اما اگر گمان کنید از سر تن دادن به فعلی نوستالژیک و خاطره‌بازی با قلم است که چنین می‌کنم سخت در اشتباهید. حتما همین ابتدای ماجرا گفته‌ایم حالا برای ما چه اهمیتی دارد تو با چه می‌نویسی و همان معدود مواقعی هم که با خودکار می‌نویسی به ما چه که مبتنی بر چه باوری است. ایرادی ندارد، بگویند! اما از طرح این مساله، قصدی دارم لابد؛ قصدی فراتر از این‌که شما را از این ماجرای پیش پا افتاده مطلع کنم.

حتی از نظر من که هنوز گاهی با خودکار می‌نویسم، حتی از نگاهم و همچنان پایبند نسخه فیزیکی آنها هستم، حتی برای من که پس از یغریج اقتصادی (رمز دوم پویا) سخت عادت کردم به این شیوه از مبادله پول، یعنی حتی برای من که کنار نیامده‌ام چندان با مظاهر الکترونیک زندگی امروز، نوشتن با قلم، نوعی اصرار کاهلانه و سماجت واپس‌گرایانه است. بارها شنیده‌ام می‌گویند شماها که خودکار را کنار گذاشته و یکسره سر به کیبورد و تایپ سپرده‌اید، چه بالاها که سرتان نخواهد آمد! مثلاً این که چند سال دیگر به خودتان می‌آیید و می‌بینید که چقدر بدخط شده‌اید. خوب بشویم! چرا باید برای صیانت از زوهم خط خوش، این ابزار ساده و بهینه حروفچینی را کنار بگذاریم؟ این چه ارزش‌هایی است که معلوم نیست کجا دیگر قرار است به کارمان بیاید؟ یاد آن استادمان می‌افتم که می‌گفت شماها چطور شاعرهایی هستید که دست‌کم هزار بیت از حفظ نیستید؟ این را در زمانه فلاپی می‌گفت... حالا عصر مموری کارت‌های

### هیچ وقت نتوانستم شاعرانی را که کاتب داشتند، بفهمم

است، مهم‌تر از همه این‌که این نوشتن باید حتما به خط خود مولف باشد. هیچ وقت نتوانستم شاعرانی را که کاتب داشتند، بفهمم! البته آن موقع‌ها شعر بخشی از جهان حکمی یک انسان بوده و شاعران سرشناس ادبیات پارسی، همه به چند هنر آراسته بودند و این آراستگی موجب می‌شد مجال نوشتن اشعارشان را نداشته باشند. القصه کاتب داشتن شاعر – هرچند که از الزامات حکمای این چنینی بوده – اما فیض زندگی کردن بر رقص قلم بر کاغذ را از شاعر می‌گیرد. هندسه کلمات در چینش آنها بسیار تاثیرگذارند و کسی می‌تواند به این ظرافت و زیبایی در چینش واژگان پی ببرد که در شکل مصرعی که سروده، دقیق شود و این دقت بدون نوشتن آن بر کاغذ، آن هم با قلمی که رقص دلخواهی هم بر آن کاغذ داشته باشد، چگونه رقم خواهد خورد؟ در کتابخانه من دفتر غزل‌های عاشقانه، اشعار آیینی، ترانه‌ها، نیما‌یی‌ها و نوخسروانی‌ها از هم جداس‌ت و به تازگی چیزهایی نیز به نثر می‌نویسم و برای این ژانر هم دفتری برگزیده‌ام! می‌دانید شاید هم شوق این باشد که انسان دوست دارد کثرت آثارش را به چشم ببیند! اما هرچه هست هنوز رفاقت با قلم و کاغذ را از دست نداده‌ام. /

### بو قلم‌ون!

چندمیلی‌متری است که به اندازه میلیاردها غزل حافظه دارند.



گاهی هم گفته‌اند فلانی خوش قلم است. لطیف دارند، اما اگر می‌توانستم این شرم شرقی را کنار بگذارم، به جای تشکر حتما بهشان می‌گفتم چقدر بدم می‌آید متصف به این توصیف باشم، حتی با علم به این که بدانم این توصیف، مجاز است با علاقه‌آیه... اشاره به ابزار است با ارجاع به کاری که می‌کند، شاید به تأسی از همین آرایه ادبی است که می‌گوییم قسم به قلم و آنچه می‌نویسند. تازه اگر در نظر نگیرم که این «خوش قلم»، پیشترها به کاغذ اطلاق می‌شده؛ کاغذی که راحت قلم را پذیرد، نشان به آن نشان که صائب گفت: «رخ تو از خط مشکین رقم خطر دارد/ سیاه زود شود صفحه‌ای که خوش قلم است». ما اما نویسنده زمانه حروف فردی هستیم؛ زمانه کیبورد و چیدن حروف با فشردن دکمه‌ها. خود من، نظم آموخته‌ام با تایپ کردن. قرار و آرام یافته‌ام پشت این دکمه‌ها و هر مغزله‌ای را با آنها تجربه کرده‌ام. تعداد کلمات را بالا و پایین کرده‌ام، با اندازه قلم و رنگ‌ها بازی و از همه ابزارهای افزوده‌اش بهره برده‌ام. بگذارید به شما که تعصب می‌ورزید به نوشتن با خودکار، بگویم بوقلمون! نه، نه! اشتباه نکنید، منظور بدی ندارم؛ ابوقلم‌ها... شما فرزندان قلم، ما با یک زبان در سخنیم آنچنان که سعدی گفت: کاشش به قلم در فتد از سوز درونم. /



ارنست

همینگوی  
قصه‌نویس  
معروف‌ترین صاحب  
خودنویس پارکر  
مدل ۵۱ بود



اول خودنویس پارکر مدل ۵۱ که دل از غلامحسین بنان خواننده و محمود حسابی دانشمند و محمد مصدق سیاستمدار و ارنست همینگوی قصه‌نویس و آیزن هاور نظامی برده بود و دوم خودنویس مونت‌بلانش مدل ۱۴۹ که دایره شیفت‌گانش گسترده است از این سر دنیا مثلاً علی دهباشی که فعال فرهنگ و ادبیات است تا آن سوی دنیا مثلاً پیرس برزان‌ان که معروف‌ترین چیمپانزد تاریخ سینماست.

